

بررسی روایت «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمْرَهُمْ إِمْرَأَةً»

نانسی ساکی (عضو هیات علمی استادیار دانشگاه شهید چمران اهواز)

tooba1363@yahoo.com

قاسم بستانی (عضو هیات علمی دانشیار دانشگاه شهید چمران اهواز)

gbostane@yahoo.com

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۹/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۲/۰۱)

چکیده

موضوع ولایت امری زنان (در معنای کلی آن) در عرصه‌های مختلف اجتماعی، مانند زمامداری، قضاوت و... از جمله موضوعات روز است و برخی به اثبات و جواز آن و برخی به نفی و انکار آن می‌پردازند و در این راه به دلایل شرعی و عقلی تمسک می‌جویند. از جمله دلایل منکران این ولایت، برخی روایات موجود است. در این نوشتار، بدون ورود به اثبات یا نفی این ولایت و بررسی دلایل اثبات و نفی آن، صرفاً به صورت موردی و به روش کتابخانه‌ای و تجزیه و تحلیل داده‌ها، به بررسی یکی از دلایل موجود پرداخته شده، که معمولاً منکران ولایت زنان به آن استناد می‌کنند؛ یعنی حدیث «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمْرَهُمْ إِمْرَأَةً». صرف نظر از این که دیگر دلایل صحیح هستند یا خیر؟ یا اصل ولایت زنان جایز است یا نه؟ لازم به ذکر است که نفی یکی از دلایل این موضوع، به معنای نفی اصل نیست.

کلیدواژه‌ها: حدیث، زنان، جعل، ولایت، لن یفلح.



مقدمه

در اسلام مرد و زن از جایگاهی والا و ارزشمند و متناسب با فطرتشان برخوردارند. با وجود این، عرصه‌هایی وجود دارد که ظاهراً به اقتضای فطرت و فرهنگ دینی، حضور زنان در آن عرصه‌ها منع یا محدود شده است. از جمله این عرصه‌ها زمامداری و داشتن مناصب ولایتی به طور عام است. کسانی که به وارد نشدن زنان به این عرصه‌ها معتقدند، به آیاتی، مانند آیات زیر استناد می‌کنند: ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا﴾ (نساء: ۳۴)؛ ﴿أَوْ مَنْ يُنشِئُوا فِي الْجَلِيَّةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ﴾ (زخرف: ۱۸)؛



روایاتی همچون: «ولا تولى المرأة القضاء ولا تولى الإمارة» (صدوق، ۱۴۰۳: ۵۸۵/۲؛ حر عاملی، ۱۴۱۴: ۲۱۲/۲۰؛ صدوق، بی‌تا: ۳۶۳/۴)؛ «وإذا كانت أمراؤكم شراركم وأغنياءكم بخلاؤكم وأموركم إلى نسائكم فبطن الأرض خير لكم من ظهرها» (حرانی، ۱۳۷۸: ۳۶؛ ترمذی، ۱۴۰۳: ۳۶۱/۳)؛ «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمْرَهُمْ امْرَأَةٌ» (که در این مقاله به اختصار از آن به «لن یفلح» یاد می‌شود). از آنجا که احساس می‌شود تفاسیر این‌گونه آیات و دلالت‌های این نوع احادیث و صحت و سقم این احادیث، همچنان نیاز به نقد و بررسی دقیق‌تری دارد، در این مقاله به بررسی حدیث «لن یفلح» می‌پردازیم تا درستی یا نادرستی آن از حیث سند و متن معلوم شود.

۱. نگاهی به حدیث «لن یفلح»

۱-۱. حدیث «لن یفلح» و تبارشناسی آن

حدیث «لن یفلح» به شرح ذیل در مصادر زیادی ذکر شده که در اینجا مهم‌ترین آن مصادر به تفکیک مصادر سنی و شیعی یادآور می‌شود:

در کتاب بخاری (م ۲۵۶) آمده است:

عثمان بن الهیثم حدثنا عوف عن الحسن عن ابی بکره قال لقد نفعنی الله بکلمة سمعتها من رسول الله ﷺ: اَيَّامَ الْجَمَلِ بَعْدَ مَا كَدتْ أَنْ الْحَقَّ بِأَصْحَابِ الْجَمَلِ فَأَقَاتِلْ مَعَهُمْ. قَالَ: لَمَّا بَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّ أَهْلَ فَارِسٍ قَدْ مَلَكَوا عَلَيْهِمْ بِنْتِ كَسْرَى قَالَ: «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمْرَهُمْ امْرَأَةٌ» (بخاری، ۹۰/۳).

عثمان بن هیثم از عوف از حسن از ابوبکره نقل می کند که گفت: همانا خداوند به سخنی که از پیامبر ﷺ شنیده بودم، در ایام جمل به فریاد من رسید، وقتی که نزدیک بود که به اصحاب جمل ملحق شوم و در کنار آنان بجنگم. وقتی که به پیامبر ﷺ خبر رسید که ایرانیان بر خود دختر کسری را پادشاه کرده اند، فرمود: «لن یفلح قوم ولوا أمرهم أمراً»

۱-۱-۱. مصادر اهل سنت

بخاری (۲۵۶م)؛ ترمذی (۲۷۹م)؛ نسائی (۳۰۳م)؛ حاکم نیشابوری (۴۰۵م)؛ بیهقی (۴۵۸م)؛ ابن حجر عسقلانی (۸۵۶م)، (فتح الباری، ج ۱۳، ص ۴۶). با تعبیر مذکور و با همان سند، ذکر کرده اما در منابع ذیل با کمی تفاوت با همان سند قبلی آمده است.

احمد بن حنبل (۲۴۱م) این روایت این گونه آورده است: «لن یفلح قوم أسندوا أمرهم الی امرأة» (ابن حنبل، بی تا: ۳۸/۵).

محمد بن خلف بن حیان (۳۰۶م) روایت را به صورت مرسل از ایاس بن معاویه آورده است: «سمعت ایاس بن معاویه یقول: قال رسول الله ﷺ: لاخیر فی قوم یلی أمرهم امرأة» (ابن حیان، ۱۴۱۴: ۳۲۴/۱۰).

ابن حبان (۳۵۴م) روایت را با سندی دیگر و منقول از ایاس ابن معاویه آورده است: «لاخیر فی قوم یلی أمرهم امرأة» (ابن حبان، ۱۴۱۴: ۳۲۴/۱۰).

طبرانی نیز همین روایت را از جابر بن سمره آورده است: «عن جابر بن سمره قال سمعت رسول الله ﷺ یقول لن یفلح قوم یملک أمرهم امرأة کفالتی» (الطبرانی، ۱۳۸۳: ۱۲۳/۵).

ابن الاثیر (۶۰۶م) آورده است: «ما أفلح قوم قیمهم امرأة» (ابن اثیر، ۱۳۶۸: ۱۳۵/۴). هیثمی (۸۰۷م) نیز این روایت را یک بار از جابر بن سمره و بار دیگر آن را از ابی بکره نقل کرده است: «عن جابر بن سمره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لن یفلح قوم یملک رأیهم امرأة» (هیثمی، ۱۴۰۲: ۲۰۹/۵).

و از ابی بکره روایت را این گونه نقل کرده: «وعن ابی بکره قال سمعت رسول الله ﷺ یقول: یخرج قوم هلكی لایفلحون قائدهم أمراً قائدهم فی الجنة» (هیثمی، ۱۴۰۲: ۲۳۴/۷).

متقی هندی (۹۷۵م) نیز آورده: «لابقدس الله أمة قادتهم امرأة» (متقی هندی، ۱۳۱۳: ۴۰/۶).

۱-۱-۲. مصادر شیعی:

قاضی نعمان مغربی (م ۳۶۳) در کتاب خود این روایت را به این شکل آورده است:

شریک بن عبد الله، بإسناده، عن ابي بكره، قال : لما قدمت عائشة أردت الخروج معها، فذكرت حديثا سمعته من رسول الله صلوات الله عليه وآله يقول « إنه لن يفلح قوم جعلوا أمرهم إلى امرأة» (مغربی، ۱۴۰۹: ۳۹۶/۱).

این شخص در نقل این حدیث در میان شیعه متقدم بوده، اما همانطور که گفته شد این روایت بدون سند و مرسل از ابي بكره که صحابی است نقل شده است. در سایر کتاب‌های شیعه نیز این روایت به صورت مرسل از پیامبر ﷺ نقل شده است. اکنون این روایت را آن جایی که با الفاظ و عبارات متفاوت در کتاب‌های شیعه آمده است ذکر می‌کنیم:

حرانی (م. سده ۴) این روایت را به صورت مرسل از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده است: «لن يفلح قوم أسندوا أمرهم إلى امرأة» (حرانی، ۱۳۷۸: ۳۵).

شیخ طوسی (م ۴۶۰) آورده است: «لا يفلح قوم وليتهم أمة» (طوسی، بی تا: ۳۱۱/۳).

قطب الدین راوندی (م ۵۷۳) این روایت را به این شکل و به صورت مرسل آورده است: «لن يفلح قوم أسندوا أمرهم إلى امرأة» (راوندی، ۱۴۰۹: ۷۹/۱).

علامه مجلسی (م ۱۱۱۱) نیز آن را به صورت: «لن يفلح قوم اسدوا امرهم امرا» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۳۸/۷۴؛ ۲۱۲/۱۵؛ ۱۹۴/۳۲) آورده است. البته این نکته قابل ذکر است که در تمام کتاب‌های شیعه، که این روایت آمده، به صورت مرسل نقل شده است. با توجه به آنچه گفته شد، متقدم‌ترین کتاب در میان اهل سنت، مسند احمد ابن حنبل بوده است و به طور قطع سایرین از او نقل کرده‌اند.

در میان شیعه قاضی نعمان مغربی، با این که از کتاب‌های متقدم بوده (سده چهارم) و به زمان صدور حدیث نسبت به سایرین نزدیک‌تر بوده است اما سندی برای روایت مذکور نیاورده است.

آنچه شایان ذکر است آن است که این حدیث در تمامی منابع، به جز دو مورد که از سمره و دو مورد از ایاس بن معاویه که به صورت مرسل آمده، در تمامی منابع مذکور از ابي بكره نقل شده است. پس لازم است این شخصیت با سند مشهور بررسی شود. از بررسی تبارشناسانه این حدیث معلوم شد:

۱. این حدیث، در اصل خبر واحد و منفرد به نقل ابی بکره است؛ هرچند در نقل و نیز فتوا مشهور شده است.

۲. در بررسی مصادر مذکور به روشنی آشکار شد که حدیث مورد نظر، نزد اهل سنت مشهور است؛ هرچند طریق آن‌ها به آن، به صورت آحاد (خبر واحد) است. همچنین معلوم شد که این حدیث نزد شیعه نیز مشهور است، اما نقل شیعه گاهی مرفوع بدون ذکر سند، گاهی مرسل و گاهی با ذکر طریق و از منابع اهل سنت بوده است و برای آن طریقی ذکر نشده که کامل باشد و به یکی از ائمه منتهی شود و از طرق خاص شیعه باشد. این امر به وضوح نشان می‌دهد که شیعه این حدیث را از اهل سنت گرفته و در منابع خود به شهرت رسانده است.

۲-۱. ابی بکره و فضای صدور حدیث

بنا به گفته ابوبکره، پیامبر ﷺ پس از اینکه شنید ایرانیان زنی را به حکومت برگزیده‌اند، این حدیث را فرمود. وقتی انوشیروان جان سپرد، پیامبر اکرم ﷺ که کنجکاو بود بداند چه پیش آمده است، پرسید چه کسی به جانشینی او بر تخت نشست؟ در پاسخ به او گفتند: آن‌ها حکومت را به دخترش واگذار کرده‌اند (عسقلانی، بی تا: ۴۶/۱۳). در آن لحظه بود، که به گفته ابی بکره، پیامبر ﷺ حدیث مذکور را دربارل زنان بیان کرد.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چه موقع ابوبکره این حدیث را به یاد می‌آورد؟ و چرا احساس نیاز می‌کند که آن را باز گوید؟ آیا فقط ابی بکره تنها عامل نشر چنین قولی در سده‌های نخست اسلام است یا راویان دیگری در همان زمان یا زمان‌های دیگر بوده‌اند که سوءظن خویش را درباره زنان به شیوه‌ای مشابه ابراز کرده باشند؟ چه انگیزه‌ای در پس اشاعه چنین قولی وجود داشته است؟ یا احتمالاً چه شرایطی آنان را به این کار واداشته است؟ چه میزان از این گونه اقوال در جوامع رسمی یافت می‌شود؟ آیا گونه‌ای بسط و شرح در این عبارات تحقیر آمیز نسبت به زنان قابل ردیابی است یا آن‌ها با گذشت زمان به فراموشی سپرده شده است؟ میزان تأثیر آن‌ها در کتاب‌های فقهی چقدر بوده است؟ پاسخ این سؤالات، نشان دهنده گزاره اجمالی از موقعیت زنان در سده‌های نخستین اسلام است. در پاسخ به پرسش‌های فوق باید گفت ابی بکره (م ۵۲) تنها کسی نبوده که این گونه روایات را نشر داده است؛ بلکه راویان دیگری نیز بوده‌اند: سلیمان

بن طرخان تمیمی (م ۱۴۳) در حدیث «معرفی زن به عنوان بزرگ‌ترین فتنه برای مرد»؛ ابورجاء بن ملحان العطاردی (م ۱۰۷) در حدیث «اکثر دوزخیان زنان‌اند» و...

اما درباره حدیث مورد بحث باید اذعان داشت که ابی‌بکره باید حافظه‌ای بسیار قوی داشته باشد، چراکه این حدیث را یک ربع قرن پس از رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یعنی بعد از شکست عایشه در جنگ جمل و باز پس گرفتن بصره توسط حضرت علی عَلِيٌّ روایت می‌کند.

عایشه برای حج به مکه رفته بود که در آنجا خبر ترور عثمان و جانشینی حضرت علی عَلِيٌّ را شنید. در این هنگام تصمیم گرفت فرماندهی جنگی علیه او را در دست بگیرد. عایشه برای جنگ باید به کوفه یا بصره می‌رفت. پس از تماس‌ها و مذاکرات متعدد و بحث‌های بسیار، بصره را انتخاب کرد. ابوبکره هم یکی از افراد متشخص شهر بود و همچون دیگران در موقعیت سختی به سر می‌برد. او نمی‌دانست که آیا باید علیه حضرت علی عَلِيٌّ اسلحه بدست بگیرد؟ یا علیه عایشه همسر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟

از سوی دیگر، او دشمن هرگونه جنگ داخلی بود که تضعیف‌کننده بنیان و پایه جامعه اسلامی است (همان). بنا بر این چرا او با کند و کاو در حافظه‌اش، با تلاش حیرت‌انگیز کوشید سخنانی را به یاد بیاورد که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ظاهر ۲۵ سال پیش ادا کرده بود؟

نخستین نکته این است که ابوبکره این حدیث را در پایان جنگ جمل به خاطر آورد. در آن هنگام عایشه به هیچ وجه شرایط مناسبی نداشت. از نظر سیاسی نابود شده بود؛ چرا که ۱۳۰۰۰ نفر از حامیانش در صحنه جنگ جمل کشته شده بودند (مسعودی، ۱۳۶۰: ۳۸۰/۲).

حضرت علی عَلِيٌّ بصره را بازپس گرفته بود و همه کسانی که به علی عَلِيٌّ نپیوسته بودند، از توجیه عمل خود به نوعی ناگزیر بودند.

در اینجا روشن می‌شود که چرا ابوبکره، به یادآوری چنین احادیث مناسب و به‌جا، نیازی فرصت‌طلبانه داشت. او سابقه‌ای رضایت‌بخش نداشت، چرا که نه‌تنها در جنگ شرکت نکرده بود، بلکه مانند بسیاری از صحابه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، که تصمیم گرفته بودند در جنگ شرکت نکنند، موضع خود را رسماً اعلام کرده بود. البته تمایل نداشتن به شرکت در جنگ، به چند نفر از بزرگان محدود نمی‌شد. تعداد زیادی از مردمی که در مساجد جمع می‌شدند، معتقدند بودند دنباله روی از رهبرانی که قصد دارند جامعه را به سوی آشفتگی سوق دهند بی‌منطقی است. در هر حال، در چنین شرایطی ابوبکره یک استثنا نبود (طبری، ۱۴۰۷: ۱۷۱/۵).

هنگامی که زمان جمع آوری لشکر برای جنگ، از طرف عایشه با ابوبکر تماس گرفته شد، او پاسخ داد من مخالف فتنه هستم؛ و این گونه ادامه داد:

این حقیقت دارد که شما «ام» ما هستید؛ این حقیقت دارد که شما به عنوان «ام المؤمنین» بر گردن ما حق دارید؛ ولی من شنیده‌ام که پیامبر گفت: «آنهایی که قدرت را به زن می‌سپزند هرگز سعادت‌مند نمی‌شوند» (عسقلانی، بی تا: ۴۶/۱۳).
دقت در این گفته، نشان‌دهنده آن است که ابوبکر، زن بودن یکی از طرفین جنگ را به عنوان تنها توجیه مشارکت نکردن خود مطرح کرده است.

اما این حدیث برای رجال سیاسی به قدری مهم است که اساساً بحث درباره حقوق سیاسی زن در اسلام را بدون ذکر آن ناممکن می‌دانند. به عبارت دیگر، این حدیث همیشه و همه جا حضور دارد. برای مثال، فؤاد عبدالمنعم در کتاب اصول برابری در اسلام (۱۹۷۶)، همه نظریاتی را که با استناد به این حدیث، از قرن نهم تا به حال درباره جایگاه سیاسی زن مطرح شده بود، بدون تحلیلی نقادانه در فصلی تحت عنوان «اصول برابری در اسلام و مسئله زن» گردآوری کرده و جمله این نظریات را کاملاً تأیید کرده است (عبدالمنعم، ۱۹۸۶: ۱۳۶-۱۴۰).

اخیراً نویسنده‌ای به نام محمد عرفا (۱۹۸۰) در کتاب حقوق زن در اسلام مطرح می‌کند که زن نه تنها در امور سیاسی هیچ‌گونه حقی ندارد، بلکه در تاریخ سیاسی نیز غایب است:

در آغاز اسلام، به‌رغم همه حقوقی که اسلام به زنان بخشیده بود، و در واقع در بیشتر موارد با حقوق و امتیازات مرد برابری می‌کند، زنان مسلمان در امور سیاسی هیچ‌گونه نقشی ایفا نکردند. در سقیفه بنی‌ساعده که برای جانشینی بعد از پیامبر ﷺ تشکیل شده بود، حتی یک زن شرکت نکرد. به‌علاوه هیچ‌گونه مدرک تاریخی دال بر شرکت زنان در انتخاب سه خلیفه دیگر هم وجود ندارد. اساساً در سراسر تاریخ اسلام هیچ‌یک از زنان در اداره جامعه همراه با مردان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و طرح‌ریزی‌های استراتژیک شرکت نداشته‌اند (۱۴۰).

در تحلیل این گفته باید به این نکته مهم اشاره کرد که چگونه این نویسنده نقش ام‌سلمه، زن پیامبر اکرم ﷺ را نادیده گرفته است؟ از آنجایی که عرفا اساس بحث خود را بر دهه اول اسلام

گذاشته، با نادیده گرفتن نقش ام سلمه، صحت گفتار خود را خدشه‌دار می‌کند. چرا که شور و مشورت پیامبر ﷺ با ام سلمه، باعث نجات مسلمانان از پراکندگی در عقیده و فکر شد. ضمناً عایشه در زندگی دو خلیفه اول نقش کلیدی داشت و با همراهی نکردن سومین خلیفه، به هنگام محاصره او در منزل خود، در سست کردن حکومتش نیز سهیم بوده است (عسکری، ۱۳۷۵: ۴۷-۴۵)

۲. نقد و بررسی حدیث «لن یفلح»

۱-۲. نقد سند: رجال شناسی حدیث «لن یفلح»

در سند حدیث مذکور، اشخاصی چون عثمان بن هیثم، عوف، حسن و ابی بکره ذکر شده‌اند. در تمامی سند نام ابی بکره آمده است و این نام در سلسله سند مشترک است. با توجه به این که سند مذکور در صحیح بخاری با نام این افراد آمده، که از منابع معتبر اهل سنت است و از منابع کهن به شمار می‌آید، بر اساس منابع رجالی به بررسی رجال آن می‌پردازیم:

۱-۲. عثمان بن الهیثم بن جهم ابوعمر و بصری عبدی

عمده کتاب‌های رجالی، او را «ثقه» و «صدوق» معرفی کرده‌اند (عصفری (الف)، ۱۴۰۲: ۴۷۶؛ عصفری (ب)، ۱۴۰۲: ۱۹۵۴؛ بخاری (ج)، بی تا: ۳۴۰/۲؛ بخاری، بی تا (د): ۲۵۴/۶؛ مزی، بی تا: ۹۲۳؛ ذهبی، بی تا: ۲۵۷/۲؛ ذهبی، ۱۴۱۶: ۵۹/۳؛ ذهبی، ۱۴۰۵: ۳۸۰/۱؛ ذهبی، ۱۹۶۹: ۲۰۹/۱۰؛ خزرجی، ۱۳۱۹: ۲۶۳؛ عبدالحی، ۱۴۰۶: ۴۷/۲؛ ابن ابی حاتم، ۱۳۳۱: ۱۷۶/۶).

۲-۲. عوف بن ابی جمیله اعرابی ابوسهل عبدی هجری

عمده کتاب‌های رجالی او را «ثقه» و «ثبت» و برخی نیز او را شیعه معرفی کرده‌اند (عصفری (الف)، ۱۴۰۲: ۲۲۶؛ عصفری (ب)، ۱۴۰۲: ۲۱۹؛ بخاری (ب)، بی تا: ۵۸/۷؛ بخاری (ج)، بی تا: ۸۵/۲؛ ابن ابی حاتم، ۱۳۳۱: ۱۵/۷؛ ابن حبان، ۱۳۷۹: ۱۵۱؛ مزی، بی تا: ۱۰۶۶؛ سیوطی، بی تا: ۱۳۷/۱؛ ذهبی، ۱۴۱۶: ۳۰۵/۳؛ خزرجی، ۱۳۱۹: ۲۹۸؛ عبدالحی، ۱۹۸۶: ۱۶۸-۱۶۶/۱؛ ذهبی، ۱۹۶۹: ۳۸۳/۶).



۲-۱-۳. حسن بن یسار، معروف به حسن بصری

در باره او نظر واحدی وجود ندارد؛ برخی او را عالم دانسته‌اند (ابن سعد، ۱۴۳۸: ۱۵۶/۷؛ مزی، بی تا: ۲۵۶؛ سیوطی، بی تا: ۲۸؛ عبدالحی، ۱۴۰۶: ۱۳۶/۱؛ ذهبی، ۱۳۶۹: ۲۶۳/۴)؛ و برخی نیز او را به تدلیس و تدلیس از ضعفاء و کثرت مراسیل متهم کرده‌اند (ابن ابی حاتم، ۱۳۳۱: ۴۰، ذهبی، ۱۹۶۹: ۵۸۸/۴).

۲-۱-۴. أبوبکره نضیع بن الحارث (یا به قولی: نضیع بن مسروح) ثقفی طائفی

در باره شخصیت او نظر واحدی وجود ندارد. برخی او را فاسق دانسته‌اند (شافعی، بی تا: ۱۵۷/۶)؛ و مشهور آن است که عمر، أبوبکره را به همراه نافع و شبل، فرزندان معیر، به سبب اینکه علیه مغیره شهادت به زنا داده بودند جلد کرد و سپس آنان را وادار به توبه کرد. اما أبوبکره از توبه کردن خودداری کرد و پیوسته می گفت که مرا تفسیق کرده‌اند (بخاری، ۱۹۲۸: ۱۸۷/۵؛ ابن حنبل، بی تا: ۱۵۶-۱۵۷).

برخی محققان نیز بر این عقیده‌اند که بیشتر روایاتی که از او نقل شده، مربوط به یک حادثه تاریخی یا رخداد زمانی است، که به آن مناسبت حدیثی می گفت (ابن سعد، ۱۳۴۸: ۱۵/۷؛ عصفری (ب)، ۱۴۰۲: ۳۶۷، ۹۸۲؛ سکری، بی تا: ۱۲۹، ۱۸۹؛ بخاری (ب)، بی تا: ۱۱۳/۸؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۲۲۸؛ قمی، بی تا: ۱۸/۱؛ ابن ابی حاتم، ۱۳۳۱: ۴۸۹/۸؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۱۵۳۰؛ ابن کثیر، بی تا: ۵۷/۸؛ ابن عساکر، ۱۴۱۱: ۳۱۶/۱۷؛ ابن اثیر، بی تا: ۳۸/۵؛ ابن اثیر، ۱۳۹۹: ۴۳۳/۳؛ نووی، بی تا: ۱۹۸؛ مزی، بی تا: ۱۴۳۲؛ ذهبی، بی تا: ۳۲۹/۲؛ ذهبی، ۱۴۰۵: ۵۸/۱؛ فاسی، بی تا: ۳۴۷/۷؛ عسقلانی، بی تا: ۲۰۵/۴؛ خزرچی، ۱۳۱۹: ۳۴۶).

داستان جلد ابی بکره توسط عمر و شهادت دروغ او نشان گر آن است که نمی توان روایات نقل شده از او را روایات صحیح تلقی نمود چون حکم فسق ابی بکره، روایات منقول از او را از اعتبار ساقط می کند (طبری، ۱۴۰۷: ۷۰/۴؛ ابی شیبه، ۱۴۹۵: ۳۶۲/۸؛ طبرانی، ۱۳۸۳: ۳۷۲/۷؛ هیشمی، ۱۴۰۲: ۲۸۰/۶).

نتیجه آن که این حدیث را نمی توان از احادیث صحیح و معتبر دانست؛ زیرا ضعف سند، منجر به ضعف حدیث می شود. اما این که عسقلانی در فتح الباری این حدیث را در زمره احادیث معتبر دانسته، به این دلیل است که اهل تسنن همه صحابه را عادل می دانند و ابی بکره نیز صحابی

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود. با وجود این شروح، سلسله سند را پذیرفته و از موضع خویش (تمام صحابه عادلند) دست برداشته است.

۲-۲. نقد موجود نسبت حدیث «لن یفلح» نزد فریقین

نقد این حدیث نزد فریقین، عموماً متوجه تصحیح آن است و کسی به رد یا تضعیف آن تصریح نکرده است و چنان که مشاهده شد، نزد اهل سنت این خبر از سوی بخاری و حاکم نیشابوری نقل شده که خود دلالت بر تصحیح آن دارد و ترمذی (۱۹۸۳) نیز به صحیح بودن این تصریح حدیث کرده است (۳/۳۶۰) و عسقلانی (بی تا) بعد از فرآیند پیچیده درباره صحت و سقم این حدیث، آن را در گروه احادیث معتبر نهاده است (۴۷-۴۶/۱۳).

نظر شیعه نیز عموماً در تأیید این خبر است؛ چه در نقد و چه در رد آن سخنی به میان نیامده است و برخی از آنان در تأیید این خبر که این حدیث به هر حال مشهور است، هرچند در لفظش اختلاف است و چه بسا این شهرت جبران ضعفش را می‌کند و دلالتش بر ناتوانی زن بر ولایت کاملاً آشکار است (منتظری، ۱۴۱۱: ۳۵۴/۱؛ همو، ۱۳۸۵: ۱۲۵).

این که حدیث مذکور مشهور است، جای هیچ شک و تردیدی نیست، اما این شهرت از نوع غریب متنی است (شهید ثانی، ۱۴۳۳: ۱۰۷)، که در ابتدای سند، تفرّد و در انتهای آن شهرت وجود دارد و این وضعیت، فی نفس الامر، مصحح حدیث نیست و شهرت آن به عوامل دیگری برمی‌گردد؛ مانند موافقت با ذوق علما و همراهی فرهنگی مسلط و وجود احادیث معاضد. ممکن است حدیثی در اصل، جعلی باشد، اما به دلایلی که برخی از آن‌ها ذکر شد، مشهور شده باشد و این مقاله در صدد اثبات این مطلب است که اصل حدیث، جعلی است و شهرت آن به صحت حدیث بر نمی‌گردد؛ فارغ از این که این حدیث معاضد دارد یا مقرون به شهرت فتوایی یا روایی است.

۳. موافقان و مخالفان استناد به حدیث در مشارکت زنان در حاکمیت سیاسی

اکنون که تزلزل حدیث در سند و متن آن روشن شد، خوب است دیدگاه فقها و اندیشمندان را درباره این حدیث، که به عنوان حقیقتی مقدس و قطعی تلقی می‌شود، جهت مهر بطلان زدن بر آن، متذکر شویم.

مسئله مشارکت سیاسی زنان در کتاب‌های فقهی شیعه و اهل سنت کمتر مطرح و مورد توجه بوده است، در متون فقهی شیعه در کتاب القضاء (طوسی، بی تا: ۳/۳۱۱؛ صدوق، ۱۳۶۷: ۶۷/۴؛ حلی، ۱۴۱۷: ۱۳/۴) و نیز در مسئله اجتهاد و تقلید (خویی، بی تا: ۲۲۴-۲۲۵؛ طباطبایی، ۱۳۸۸: ۴۳) ضمن بحث از شرایط قاضی و مجتهد، اشاراتی به آن شده است. در متون اهل تسنن در کتاب القضاء (ذهبی، ۱۹۹۷: ۳۸۰/۱) و نیز کتاب الإمامة و الإمارة (جزیری، ۱۴۰۶: ۴۱۶/۵) ضمن مباحث قضاوت و حکومت، به اختصار از آن سخن رفته است؛ به جز این کتاب‌ها، آثار دیگر در این زمینه بسیار اندک است.

طبری، از صاحب نظران سیاسی، در برابر این حدیث موضع‌گیری می‌کند و آن را برای محروم کردن زن از قدرت تصمیم‌گیری و سیاست، منبعی کافی نمی‌داند (عسقلانی، بی تا: ۴۷/۱۳).

شهید مطهری (۱۳۷۱) پس از آنکه تصریح می‌کند این حدیث را در مصادر شیعی نیافته، معتقد است که ماهیت حکومت امروز با گذشته تفاوت دارد و نمی‌توان این روایت را بر حکومت‌های امروزی تطبیق داد (۲۴). محمد ابراهیم باستانی پاریزی (۱۳۸۵) نیز در جامع المقدمات این حدیث را رد کرده است (۹۱۶/۲).

برخی از اندیشمندان اهل تسنن نیز همین تفسیر را بر این روایت برگزیده‌اند: اذا كانت المرأة والیه فی ای حکومته دیمیقراطیه فلا بأس بها فان الوالی لیس فی الحقیقه والیاً وانما هو رکن من ارکان الشوری والوالی (عثمانی، ۱۴۰۱: ۳/۳۴)؛ در حکومت‌های دموکراسی منعی برای حاکمیت زن نیست زیرا زن رکنی از ارکان شورا است و والی حقیقی جزء ارکان شورا است.

۴. نقد متن: حدیث «لن یفلح»

۴-۱. تعارض حدیث با قرآن

این روایت با برخی مفاهیم و پیام‌های قرآن مغایرت دارد. برای نمونه، در قرآن داستان ملکه سبا و حکومت او نقل شده، و از نوع بیان آیات بر می‌آید که این مسئله پذیرفته شده و بر آن نقدی صورت نگرفته است:

﴿إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ﴾ (نمل: ۲۳)؛

من آنجا زنی یافتیم که بر آن‌ها سلطنت می‌کرد و از هر چیزی به او داده شده بود تختی بزرگ داشت.

نبودن طعن و انکار بر آن، خود شاهی است که از دیدگاه این کتاب آسمانی، زن می‌تواند عهده‌دار منصب‌های بزرگ شود. به‌ویژه که قرآن در دنباله داستان حضرت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ و ملکه سبا او را فردی صاحب نظر، مشورت‌کننده، مدیر و مدبر معرفی می‌کند که حسن تدبیر او از جنگ و خونریزی جلوگیری می‌کند و منجر به ایمان او و زبردستانش می‌شود. این مطلب در تفاسیر گوناگونی آمده است و با این بیان تأیید می‌شود: «هدهد پرنده‌ای که برای حضرت سلیمان خبر می‌آورد، با این دو جمله تقریباً تمام مشخصات کشور سبا و طرز حکومت آن را برای سلیمان بازگو کرد».

نخست اینکه کشوری است آباد دارای همه گونه مواهب و امکانات؛ دیگر اینکه یک زن بر آن حکومت می‌کند، و درباری بسیار مجلل دارد؛ حتی شاید مجلل‌تر از تشکیلات سلیمان؛ چرا که مسلماً هدهد تخت سلیمان را دیده بود؛ اما با وجود این، از تخت ملکه سبا به عنوان «عرش عظیم» یاد می‌کند! او با این سخن به سلیمان فهمانید که مبادا تصور کنی تمام جهان در قلمرو حکومت تو است و تنها عظمت و تخت بزرگ در گرو تو است. سلیمان از شنیدن این سخن در فکر فرو رفت (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۴۴۴/۱۵؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۳۴۱/۷).

علامه نیز در تأیید آورده است:

ضمیر در «تَمْلِكُهُمْ» به اهل سبا و توابع آن بر می‌گردد و جمله «وَأُولَئِكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» وصف وسعت مملکت و عظمت سلطنت آن زن است، و همین خود قرینه است بر این که منظور از «كُلِّ شَيْءٍ» در آیه هر چیزی است که سلطنت عظیم محتاج به داشتن آن‌ها است، مانند حزم و احتیاط و عزم و تصمیم راسخ و سطوت و شوکت و آب و خاک بسیار و خزینة سرشار و لشکر و ارتشی نیرومند و رعیتی فرمان بردار (طباطبایی، ۱۳۹۴: ۳۵۵/۱۵).

۴-۲. تعارض با عقل

این روایت با عقل نیز مغایر است؛ زیرا از یک سو هرچا زنان به حکومت نشستند، خدمات ارزنده‌ای به بشر عرضه کرده‌اند. از بلقیس گرفته که سازنده سد مأرب است و میوه‌هایی در

شهرهای حکومتش بود که در جمله عالم نبود (سبا: ۳۱) و از سوی دیگر هیچ‌گونه دلایل متقن عقلی دال بر رد حکومت زنان وجود ندارد.

۳-۴. تعارض با تاریخ

۱-۳-۴. تعارض با تاریخ صدر اسلام

سیره بانوان بزرگ صدر اسلام چون ام‌سلمه، فعالیت‌های سیاسی حضرت زهرا(س)، زینب کبری، و برخی از همسران پیامبر ﷺ گواهی است بر حضور جدی آنان در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی. در زیر به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. در تاریخ می‌خوانیم که زنان صدر اسلام با پیامبر ﷺ بیعت کردند، بیعت پیامبر ﷺ با زنان دلیل بر انتقال وجودی آنان در عرصه زندگی و میدان مسئولیت است (قطب، ۱۴۰۶: ۱۱۰).
۲. هجرت زنان: هجرت خود یک عمل سیاسی است؛ نوعی مبارزه با طاغوت و حکومت‌های ستم‌پیشه است. در تاریخ صدر اسلام در هجرت از مکه به حبشه و همچنین هجرت به مدینه، زنان حضور داشتند (ابن سعد، ۱۳۴۸: ۲۷۶/۸-۳۱۳؛ جعفریان، ۱۳۷۷: ۱۴۳؛ طباطبایی، ۱۳۹۴: ۲۴۶/۱۱؛ ری‌شهری، ۱۳۶۲: ۵۱۱/۱-۵۱۲؛ نمازی، ۱۴۱۸: ۱۱۸/۱).
۳. مشورت پیامبر ﷺ با ام‌سلمه، باعث نجات مسلمانان از پراکندگی در عقیده و فکر شد. بعد از انعقاد صلح حدیبیه در سال ششم هجری میان مسلمانان و مشرکان مکه، هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ از مسلمانان خواست به زیارت خانه خدا نروند. چون شرایط پیمان صلح حدیبیه برای مسلمانان ناخوشایند بود، مسلمانان برخلاف همیشه در فرمانبرداری از رسول اکرم ﷺ درنگ کردند و پیغمبر اکرم ﷺ از مشاهده علایم تمرد در بین افراد خود برآشفت و ترسید شروط پیمان نقض شود و مسلمانان از حریم ایمان پراکنده شوند. در نتیجه به نزد ام‌سلمه، همسر خویش، رفت و مسئله را با او در میان نهاد (واقعی، بی‌تا: ۶۱۳/۲؛ بیهقی، ۱۴۰۵: ۱۵۰/۴؛ منتظری مقدم، ۱۴۱۸: ۱۰۳-۱۱۰) اگر چنین حدیثی از پیامبر ﷺ مشهور بود، مسلمانان صدر اسلام به خصوص امام علی علیه السلام در مقابله با عایشه بدان استناد می‌کردند و اصحابی چون طلحه و زبیر عایشه را جلو نمی‌انداختند.

۴-۳-۲. تعارض با تاریخ ایران

گفته شده که نام این ملکه، بوران بنت کسری (پوراندهخت) است (ابن خلدون، ۱۹۷۱: ۲/۲۶۸؛ صغدی، ۲۰۰۰: ۱/۱۰)؛ البته منابع اسلامی که به آن مراجعه شد، درباره این فرد (و کلاً تاریخ ایران پیش از اسلام) چندان دقیق نیست و در نام، و زمان وفاتش اختلاف است. به هر حال، این زن حدود ۶۲۹ م تقریباً هفت سال پس از هجرت به حکومت رسید (نولدکه، ۱۳۷۸: ۵۱۶) اما کسی از او به بدی یاد نکرده است؛ بلکه در برخی از منابع قدیمی (یعقوبی، بی تا: ۱۷۳/۱؛ طبری، ۱۴۰۷: ۱/۶۲) از او و کارهایش -مانند صلح قطعی با رومیان، که بسیار مهم تلقی شده است- به نیکی یاد کرده‌اند. تحقیقات متأخرین (کریستین سن، بی تا: ۴۷۹؛ ۱۳۷۸: ۴۱۰-۴۰۸) نیز بر صحت این مطلب دلالت دارد. البته پس از او زنی دیگر به نام آرمیدخت به حکومت رسید که بسیار کوتاه بود و کسی درباره حکومت‌داریش چیزی نگفته است.

نتیجه

چه بسا، بتوان برای دور کردن زنان از عرصه‌های اجتماعی سیاسی به دلایلی عقلی یا نقلی استناد کرد؛ اما به نظر نمی‌آید این حدیث از جمله آن دلایل باشد؛ چراکه آثار ضعف در سند و جعل در متن این حدیث مشهود است. همچنان که نمی‌توان آن را به صورت معاضدی برای دیگر احادیث باب عدم مشروعیت ورود زنان به عرصه‌های سیاست یا دیگر احادیث این باب را معاضد این حدیث در نظر گرفت؛ چراکه این معاضدت وقتی است که متن حدیث از حیث متن معارض نداشته باشد و مردود نباشد و صرفاً از حیث سند مشکل داشته باشد. این در حالی است که اصل عدم مشروعیت ورود زنان به عرصه‌های سیاست، محل مناقشه علمای دین بوده است و به سختی در آن تردید داشته‌اند و بسیاری برآن‌اند که وارد نشدن زنان به این عرصه‌ها نه به سبب حرمت شرعی بلکه به جهت اقتضای وضعیت خاص فرهنگی و اجتماعی بوده است که در حال حاضر آن اقتضا و وضعیت تغییر کرده است.

کتابنامه

۱. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد. (۱۳۷۷ش، ۱۳۳۱ق). جرج و التعديل، بيروت: دارالفکر، دارالامم.
۲. ابن اثیر، عزالدین ابن الحسن. (۱۳۹۹ق). الكامل فی التاريخ، بيروت: صادر، دارالکفر.
۳. _____ (بی تا). اسد الغابه فی تمييز الصحابه، بی جا: دارالفکر لطباع و التوزيع.
۴. ابن الأثیر، مبارک بن محمد. (۱۳۶۴ش). النهاية فی غریب الحديث، تحقیق: طاهر أحمد الزاوی، محمود محمد الطناحی، قم: مؤسسه إسماعیلیان.
۵. ابن حبان، احمد بن یحیی بن المرتضی. (۱۳۷۹ق). مشاهیر علماء الامصار، بی جا: مطبعة لجنة التألیف و الترجمة و النشر.
۶. _____ (۱۴۱۴ق). صحیح ابن حبان، تحقیق: شعيب الأرئووط، بی جا: مؤسسه الرسالة.
۷. ابن حنبل، احمد. (ابوعبدالله الشيباني). (بی تا). ، مسند احمد بن حنبل، القاهرة: بی نا.
۸. ابن خلدون. (۱۹۷۱م). تاریخ ابن خلدون، بيروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۹. ابن سعد، محمد. (۱۳۴۸ق). طبقات ابن سعد، بی جا: دارالکفر للمجمع.
۱۰. ابن عبدالبر. (۱۴۱۲ق). الاستيعاب فی معرفة الاصحاب، بيروت: دارالجبل.
۱۱. ابن عساکر، ابی القاسم علی بن الحسن. (۱۴۱۱ق). تاریخ ابن عساکر، تحقیق: علی شیری، بيروت: دارالفکر.
۱۲. ابن کثیر. (۱۴۱۹ق). البدايه و النهايه، رياض: دارطبيه.
۱۳. ابی شيبه، ابوبکر عبدالله بن محمد. (۱۴۵۹ق). ابن ابی شيبه الكوفي، رياض: مكتبة الرشد.
۱۴. الأصبهانی، ابونعیم احمد بن عبدالله. (۱۴۰۵ق). حلیة الاولیاء، بيروت: دارالکتب العربی.
۱۵. افغانی، سعید. (۱۹۷۱م). عايشه و السياسه، بيروت: دارالفکر.
۱۶. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. (۱۳۸۵ش). جامع المقدمات، تهران: نشر علم.
۱۷. بخاری، محمد بن اسماعیل. (بی تا)(الف). الكلنی، تحقیق: السيد هاشم الندری، بيروت: دارالفکر
۱۸. _____ (بی تا)(ب). تاریخ البخاری، بيروت: دارالفکر.

١٩. _____ . (بی تا) (ج). تاریخ الصغير، بیروت: دارالکفر.
٢٠. _____ . (بی تا) (د). تاریخ الكبير، بیروت: دارالفکر.
٢١. _____ . (١٩٢٨ م). صحیح البخاری، قاهره: مطبعة البیة.
٢٢. بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین. (١٤٠٥ ق). دلائل النبوه و معرفه الاحوال الشریعه، بیروت: دارالکتب العلمیه.
٢٣. جزیری، عبدالرحمن. (١٤٠٦ ق). الفقه علی مذاهب الاربعه، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
٢٤. جعفریان، رسول. (١٣٧٧ ش). تاریخ سیاسی اسلام، قم: نشر هادی.
٢٥. حر عاملی. (١٤١٤ ق). وسائل الشیعة (آل البیت)، تحقیق: مؤسسة آل البیت علیهم السلام لإحياء التراث، قم: مؤسسة آل البیت علیهم السلام لإحياء التراث، ٥١٤٤ ق.
٢٦. حرانی، ابن محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه. (١٣٧٨). تحف العقول، ترجمه محمدباقر کمره ای، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران: کتابچی.
٢٧. حلی، جعفر بن حسن. (١٤١٧ ق، ١٩٩٦ م). جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، بیروت: الغدیر.
٢٨. خزرجی، انصاری. (١٣١٩ ق). خلاصة تذهیب تهذیب الکمال، سوریه: مكتبة المطبوعات اسلامية.
٢٩. خوبی، ابوالقاسم. (بی تا). التنقیح فی شرح العروة الوثقی، قم: انتشارات الهادی.
٣٠. دینوری، ابن قتیبه. (١٩٦٠ م). المعارف، بی جا: دارالکتاب.
٣١. ذهبی، احمد بن عثمان. (بی تا). الکاشف فی معرفة من له رواية فی الکتب السنه، بیروت: دارالفکر.
٣٢. _____ . (بی تا). تاریخ اسلام، بیروت: دارالکتاب البنانی.
٣٣. _____ . (١٩٦٩ م). سیر الاعلام النبلاء، بیروت: دارالفکر.
٣٤. ذهبی، محمدحسین. (١٤٠٥ ق). العبرنی خبر من غیر، حققه و ضبطه: ابوهاجر محمد بن سعید بسیولی زعلول، بیروت: دارالکتب العلمیه.
٣٥. راوندی، قطب الدین. (١٤٠٩ ق). الخرائج و الجرائح، تحقیق: مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام، بإشراف السيد محمد باقر الموحّد الأبطحی، قم: مؤسسة الإمام المهدي.

٣٦. رى شهرى، محمد. (١٣٦٢ش). ميزان الحكمة، قم: حوزة العلميه قم، مكتب الاعلام الاسلامى.
٣٧. _____. (١٤١٦ق). ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، صححه: معوض على محمد، عبدال موجود، عادل احمد و ابوسيد عبدالفتاح، بيروت: دارالكتب الاسلامية.
٣٨. سكرى، محمد بن حبيب. (بى تا). المحبر، بيروت: دارالافاق الجديد.
٣٩. سيوطى، عبدالرحمن بن ابوبكر. (بى تا). تذكرة الحفاظ، بيروت: داراحياء التراث العربى.
٤٠. شافعى، محمد بن ادريس ابوعبدالله الشافعى. (بى تا). مسند شافعى، بيروت: دارالكتب العلمية.
٤١. شمس الدين، محمد مهدي. (بى تا). اهلية المرأة لتولى السلطة، قم: مؤسسة المنار.
٤٢. شهيد ثانى. (١٤٣٣ق). الرعايه فى علم الدرايه، قم: آيت الله مرعشى.
٤٣. صالح، صبحى. (١٣٨٢). مصطلح الحديث، ترجمه: عادل نادرعلى، تهران: اسوه.
٤٤. صدوق، محمد بن على بن الحسين بابويه قمى. (١٤٠٣ق). الخصال، تحقيق، تصحيح و تعليق: على اكبر الغفارى، قم: منشورات جماعة المدرسين.
٤٥. _____. (بى تا). من لايحضره الفقيه، تحقيق، تصحيح و تعليق: على اكبر الغفارى، قم: مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين.
٤٦. _____. (١٤٠٨ق، ١٣٦٧ش). علل الشرايع، بيروت: مؤسسة الاعلمى المطبوعات.
٤٧. صغدى. (٢٠٠٠م). الوافى بالوافيات، تحقيق: احمد الارناووط و تركى مصطفى، بيروت: دار احياء التراث.
٤٨. طباطبايى، محسن. (١٣٨٨ق). مستمسك العروة الوثقى، نجف: مطبعة الآداب.
٤٩. طباطبايى، محمد حسين. (١٣٩٤ق). تفسير الميزان، قم: مؤسسة مطبوعاتي اسماعيليان.
٥٠. طبرانى، سليمان بن احمد. (١٣٨٣ق). معجم الطبرانى، المحقق: حمدى عبدالمجيد السلفى، القاهرة: مكتبة ابن تيميه.
٥١. طبرسى، فضل بن حسن. (١٣٧٢ش). مجمع البيان فى تفسير القرآن، تحقيق: با مقدمه محمد جواد بلاغى، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
٥٢. طبرى، محمد بن جرير. (١٤٠٧ق). تاريخ طبرى، بيروت: دارالكتب العلمية.
٥٣. طوسى، محمد بن الحسن. (بى تا). الخلاف، قم: شركة دارالمعارف الاسلامية.

٥٤. عبدالحی، ابن العماد شهاب الدین ابوالفلاح. (١٤٠٦ق، ١٩٨٦م). شذرات الذهب، المحققین: عبدالقادر الأرناؤوط، محمود الأرناؤوط، دمشق: دارالنشر، دار ابن کثیر.
٥٥. عثمانی، محمد رفیع. (١٤٠١ق). «شرعیة قیاده المرءة للحکم فی الدول الاسلامیه»، البحت الاسلامی، ش ٢.
٥٦. عرفا، محمد بن عبدالله بن سلیمان. (١٩٨٠م). حقوق المرأة فی الاسلام، بی جا: المكتب الاسلامی.
٥٧. عسقلانی، ابن حجر. (بی تا) (الف). الاصابة فی تميز الصحابه، قاهره: مكتبة الدراسة الاسلامیة، دارالنهضة.
٥٨. _____. (بی تا) (ب). فتح الباری بشرح صحیح امام البخاری، قاهره: المطبعة المصریة.
٥٩. عسکری، مرتضی. (١٣٧٥). نقش عایشه در تاریخ اسلام، مترجمین: عطاء محمد سردار نیا، محمدصادق نجمی هاشم هریسی، محمدعلی جاداران، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر.
٦٠. عصفری، خلیفه بن خیاط ابوعمر اللیثی. (١٤٠٢ق) (الف). تاریخ خلیفه، ریاض: دارطیبة.
٦١. _____. (١٤٠٢ق) (ب). طبقات خلیفه، تحقیق: د. اکرم ضیاء العمری، ریاض: دارطیبة.
٦٢. فاسی، تقی الدین ابوالطیب محمد بن شهاب. (بی تا). العقد الثمین فی تاریخ البلد الامین، قاهره: مكتبة الاسكندریة.
٦٣. قطب، محمدعلی. (١٤٠٦ق، ١٩٨٦م). بیعة النساء للنبی ﷺ، دمشق: مطبعة خالد بن ولید.
٦٤. کریستین سن، آرتور. (بی تا). ایران فی عهد الساسانیان، ترجمه یحیی خشاب و عبدالوهاب عزام، بیروت: دارالنهضة العربیة.
٦٥. گرجی، منیر. (بی تا). «زن و زمامداری»، بازنویسی زهرا امی، فرزانه، سال اول، ش ١، صص ٣٢-٩.
٦٦. متقی الهمدی، علاء الدین علی بن حسام. (١٣١٣ق). کنز العمال، فی سنن الاقوال و الافعال، بی جا: طبعة حیدرآباد.
٦٧. مجلسی، محمد باقر. (١٤٠٣ق، ١٩٨٣م) بحار الأنوار، تحقیق: محمد الباقر بهبودی، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

۶۸. مزى، يوسف بن الزكى عبدالرحمن ابوالحجاج. (بى تا). تهذيب الكمال، تحقيق د. بشار عواد معروف، فى اسماء الرجال، بيروت: مؤسسة الرسالة.
۶۹. مسعودى، ابوالحسن على بن حسين. (۱۳۶۰ ش). مروج الذهب المسعودى، بى جا: بنگاه نشر كتاب.
۷۰. مطهرى، مرتضى. (۱۳۷۱). «زن و سياست»، پیام زن، سال اول، ش ۵ و ۶.
۷۱. مغربى، قاضى نعمان. (۱۴۰۹ ق). شرح الاخبار فى فضائل الائمه، قم: جامعه مدرسین.
۷۲. مكارم شیرازى، ناصر. (۱۳۷۴ ش). تفسير نمونه، تهران: دارالکتب الإسلامیة.
۷۳. منتظرى، حسینعلی. (۱۳۸۵ ش). نظام الحکم فى الإسلام، تهران: سراى.
۷۴. _____. (۱۴۱۱ ق). دراسات فى ولاية الفقيه وفقه الدولة الإسلامیة، قم: دارالفکر.
۷۵. منتظرى مقدم، حامد. (۱۳۸۳). بررسی تاریخی صلح‌های پیامبر، قم: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۷۶. نمازی شاهرودی، علی. (۱۴۱۸ ق). مستدرک سفینه البحار، تحقیق و تصحیح: حسن علی النمازی، قم: جماعة المدرسين فى الحوزه اللمعه، مؤسسه نشر الاسلامی.
۷۷. نولدکه، تئودر. (۱۳۷۸ ش). تاریخ ایرانیان و عرب در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
۷۸. نووی، یحیی بن شرف. (بى تا). تهذيب الاسماء و اللغات، بيروت: دارالکتب العلمیة.
۷۹. نیشابوری، حاکم. (۱۹۳۷ م). معرفة علوم الحديث، قاهره: نشر دکتور معظم جستن.
۸۰. هیثمى، علی بن ابى بکر. (۱۴۰۲ ق). مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بيروت: دارالکتب.
۸۱. واقدى، محمدبن عمر. (بى تا). المغازی، تحقیق: مارسدن جونز، بيروت: بى نا.
۸۲. یعقوبى. (بى تا). تاریخ یعقوبى، بيروت: دارصادر.